

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه صد و ششم؛ ۱۴۰۳/۰۲/۱۷ فقه العروة الوثقى (اجتهاد) استاد علی دوست

دو نکته مربوط به درس دیروز

نکته اول: من دیروز ظاهراً یک اشتباه تصویری داشتم گفتم آقای سید حسین قمی از فقهای به نام، بعد از آقای بروجردی وفات می کنند، این اشتباه است. آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آذر ۱۳۲۵ فوت می کنند. مرجعیت ایشان مرجعیت عجیبی بوده است. من خدمت آقای وحید بودم، ایشان در سن جوانی با بیت آقا سید ابوالحسن اصفهانی ارتباط داشته و در آنجا منبر می رفته است. آقای وحید می فرمود: فرمانده جنگ متفقین در جنگ جهانی، بعد از جنگ، عراق آمد، این فرد انگلیسی بود و اینها سیاست سالوس خود را دارند. اجازه خواست تا با آقا سید ابوالحسن اصفهانی دیدار کند. ایشان اجازه داد. این فرمانده وقتی آمد زانوی آقا سید ابوالحسن اصفهانی را بوسید و بعد یک چک به ایشان برای این داد که مسلمانان هندوستان در این جنگ آسیب هایی دیده بودند. درست هم می گفت، زیرا هند سربازان آنها را حمایت می کرد. به هر حال این سربازان کشته شدند و ما این چک را به شما می دهیم تا به خانواده این سربازان بدهید. آقا سید ابوالحسن اصفهانی همان موقع دستور داد از بازار نجف یا بغداد، یک چکی به همین مبلغ به همراه همان چک فرمانده متفقین به این فرمانده و فرمود؛ چون شما در اینجا مستقیم با این مسلمانان در ارتباط هستید چک خودتان را به همراه این چک نقد کنید و به مسلمانان برسید. بعد این ژنرال به انگلستان رفت و از او پرسیدن چه خبر به خصوص اینکه خدمت رهبر شیعیان رسیدی؟ وی گفت: اردن ان نشتریه فاشترانا. ما رفتیم او را بخریم، او ما را خرید. علی ای حال به هر صورت آقا سید ابوالحسن اصفهانی فوت می کند و مرجعیت به آقا سید حسین قمی می رسد. ایشان ۲۵ اسفند همان سال فوت می کند و بعد مرجعیت به آیت الله بروجردی می رسد. مرجعیت ایشان از ۲۵ اسفند شروع می شود و تا فروردین ۱۳۴۰ ادامه پیدا می کند. پس وفات آقا سید حسین قمی قبل از آقای بروجردی است و من دیروز گفتم اگر ایشان بود مرجعیت به آقای حکیم نمی رسید. باید بگویم اگر ایشان بود نوبت به آقای بروجردی نمی رسید. گرچه آقای بروجردی و من ادراک البروجردی. زیرا ایشان چیزهای خاص خود را داشت.

نکته دوم: من دیروز گفتم که کلمه اعلم واژه تعلیمی است که فقها به کار بردند. به واژه های تعلیمی نباید زیاد پرداخت. سؤال شده، شما در صفحه ۶۱ دو روایت آوردید. بله من دیشب هم دیدم. اگر یادتان باشد من در صفحه ۶۱ ذیل مسئله ۱۲، لزوم تقلید از اعلم، ما در آنجا گفتیم تقلید از اعلم لازم است؛ هم به ادراک عقل و عقلا و به دلیل روایات. ما در آنجا یک روایت از امام جواد علیه السلام و یک روایت رسول صلی الله علیه و آله خدا آوردیم. البته آنجا بحث از تقلید نبود، بلکه روایت این بود که اگر کسی پستی قبول کند درحالی که اعلم از او است این کار درست نیست. بالاخره کلمه اعلم را در روایات داریم. اگر دیروز دقت کرده باشید، من عرض کردم اگر کلمه اعلم هم آمده باشد، باید موضوعیت داشته باشد والا بسیاری از کلمات در لسان شارع طریقت دارد؛ لذا اعلم، اعرف، احق و... همه را به یک معنا می رساند. شاید توضیح دیروز من از این جهت گمراه کننده بود که گفتم این لفظ را فقها آورده اند و جوری القا می شود که این واژه در روایات نیست. در حالی با یک جستجو دیده

می‌شود این واژه چندبار در روایات آمده است. با این توضیح سرنوشت بحث عوض نمی‌شود؛ اما توضیح باید کامل‌تر باشد.

پرسش

جناب سید در عروه در مسئله ۲۰ (هنوز نرسیدیم؛ اما در صفحه ۷۳ به آن اشاره کرده‌ایم)، می‌فرماید: «الأعلمیة تعرف بالعلم أو البینة غیر المعارضة، أو الشیاع المفید للعلم». در مسئله ۱۷ می‌فرماید: مرجع در تشخیص اعلم، اهل الخبرة و الاستنباط است. آیا این عبارت با یکدیگر می‌سازد یا خیر؟ زیرا ایشان در مسئله ۱۷ مرجع در تشخیص اعلم را اهل الخبرة و الاستنباط می‌داند و در مسئله ۲۰ می‌فرماید: اگر می‌خواهی مرجع را پیدا کنی یکی اینکه خودت عالم شوی یا دوتا عالم بگویند یا شیاع، مثلاً وقتی وارد حوزه قم می‌شود از درودیوار می‌شنوید که فلانی در فضای علمی اعلم و مطرح است. البته شیاعی که در اثر تبلیغات و رسانه نباشد، بلکه شیاع مفید علم. این دو با هم منافات ندارد. در اینجا برای تشخیص می‌گویند که اگر کسی می‌خواهد تشخیص دهد در واقع اینجا بحث ثبوتی تشخیص است و آنجا بحث اثباتی تشخیص است. یک وقت می‌گوییم نهاد تشخیص برای ثبوت و یک وقت می‌گوییم نهاد تشخیص برای اثبات. مسئله ۱۷ نهاد تشخیص را برای ثبوت می‌گوید و مسئله ۲۰ نهاد تشخیص را برای اثبات می‌گوید. به بیان دیگر همان دو عادل که می‌خواهند در مسئله ۲۰ برای همان عوام شهادت دهند، آنها باید اهل استنباط باشند؛ اما فلان کارگر یا فلان کشاورز باید ببیند که دوتا عادل دارند می‌گویند. مسئله ۱۷ برای اهل تشخیص است و مسئله ۲۰ برای عوام است.

ادامه تحقیق

در تحقیق قرار شد شماره شماره جلو برویم:

مطلب اول این بود که مسئله تعبدی نیست. من به شما عرض کنم، الی ماشاءالله ما در تحقیق خود از این بحث استفاده می‌کنیم. اولین چیزی که در کلمات من زیاد می‌بنید این است که آیا مسئله از نظر تبار تعبدی است؟ اگر تعبدی است باید رفتار تعبد گونه داشته باشیم. اگر مسئله تعبدی نیست، نباید رفتارمان تعبد گونه باشد. مرحوم شیخ انصاری در مسئله احتکار وقتی مفصل بحث می‌کند می‌گوید: مسئله هم که تعبدی نیست. ما در آنجا حاشیه زدیم خدا شما را خیر دهد ای کاش شما این را در فقہتان یک‌رویه می‌کردید، فقط احتکار تعبدی و بقیه تعبدی است؟! لذا این بحث در کلاس باید تکرار که مسئله عقلایی است.

مطلب دوم این بود که خیلی معطل کلمه اعلم نشویم و امروز هم که کامل کردم که اگر هم در روایات آمده پیامبر یا امام علیه السلام که نمی‌خواهند بگویند تعبدی عمل کنید؛ لذا آقایان باید خودمان را راحت کنیم ببینیم در مسئله چه باید گفت و چه کرد.

این شماره‌ها روی نظم منطقی بیان می‌شود که اولاً تعبدی نیست و ثانیاً اگر در زبان‌ها آمده نباید رفتار تعبد گونه داشته باشیم.

مطلب سوم که صدر بحث را دیروز گفتم و وقت تمام شد. ببینید خیلی مطالب را علما گفتند آن ۶ حاشیه‌ای که ذیل تعرف بالاعلمیة بیان شد به خصوص حاشیة حضرت آقای سیستانی که از همه مفصل‌تر بود و بعد آقای نجفی مرعشی که به قدری مطلب تازه داشتند. برخی از آقایان هم زحمت کشیدند به ۹۰۲ چیزهایی را فرستادند. می‌خواهم بگویم آن چیزهایی را که آقایان گفتند ما نمی‌خواهیم کنار بزنیم، فقط ممکن است بعضی‌ها را تعدیل کنیم. مثلاً آقای سیستانی آشنایی با علم رجال داشتند. البته آشنایی با علم رجال هر مجتهدی لازم دارد لکن یک نفر آشناتر است و یک نفر آشناست. یک نفر خیلی کار کرده و یک نفر کمتر. الان در خود قم برخی مراجع خیلی کار کردند و برخی کمتر. اما همان قدر که آشنایی با علم رجال را که برخی نه تنها لازم می‌دانند؛ بلکه نشانه‌ی علمیت می‌دانند برخی آن را ضرورت نمی‌دانند؛ آنهایی که می‌گویند در روایات باید به دنبال وثوق به مفاد روایات باشیم تا آنهایی که می‌گویند ما باید سند را بررسی کنیم. برخی می‌گویند وثوق خبری و برخی می‌گویند وثوق مخبری. اتفاقاً دیروز دیدیم، مقاله‌ای را که چند سال قبل من با کمک برخی از فضلا نوشتم. دیدم شبکه‌ی اجتهاد گذاشته است. من در انجا جدولی دارم که فلان روش بیشتر بر وثوق خبری عنایت دارد و فلان روش بر وثوق مخبری. برخی رجال چاق را در اجتهاد و نه اجتهاد بلکه در اعلمیت قبول دارند. برخی در برابر، اینقدر هم قائل به رجال نیستند. شما آقای خوئی را کنار آقای بروجردی بگذارید آن هم آقای خوئی دوران اخیر، ایشان هر قدر به طرف آخر نزدیک شده بیشتر به رجال اهمیت داده و مدرسه‌ای‌تر شده است. بله آنچه علما گفتند ممکن است در مقدارش گپ باشد؛ اما در اصل آن بحث و گفتگو نیست. امروز باید ببینیم باقی مانده‌ها چیست؟ جامانده‌ها چیست؟

یکی از چیزهایی که به نظر من جامانده و در اعلمیت دخالت دارد حداقل در برخی موارد، دانش تاریخ است. فقیه بعضی وقت‌ها تا تاریخ را نداند نمی‌تواند نسبت به قرآن و روایات قضاوت درستی داشته باشد. من نمی‌خواهم مثل برخی افراط کنم بگویم یک فقیه باید متخصص در تاریخ باشد، چون اگر این را نگویم ممکن است به افراط کشیده شود. اما برخی وقت‌ها اطلاعات تاریخی لازم است، فرض کنید اگر سیر تاریخی یک مسئله را بدانند که یک مسئله چگونه وارد فضای اسلام شده یا حتی فضای گفتگوی علما شد تا اینکه نداند. در کتاب روش‌شناسی اجتهاد انشا الله بیرون بیاید من توضیحات بیشتری دادم. کلیبی از آقای غروی که در تاریخ کار کرده منتشر شده که ایشان حملاتی هم به فقه کرده بود که فقهای ما نسبت به تاریخ بی‌مهری می‌کنند، ای‌کاش گفته بود برخی از فقها که هم درست‌تر بود و خدا هم راضی‌تر بود. بد نیست که مصاحبه‌ی ایشان را در شبکه‌ی اجتهاد ببینید.

یکی دیگر از چیزهایی که مؤثر است، شأن نزول آیات و صدور روایات و فضای روایات و آیات است. من چند چیز گفتم: ۱- شأن نزول. ۲- شأن صدور. ۳- اسباب نزول (فضا که ممکن است شأن نزول هم نباشد). این را باید انسان بدانند که این آیه مثلاً در چه فضایی نازل شد؛ زیرا اگر بدانند ممکن است از آیه استفاده کند یا از آیه استفاده نکند. مثلاً آقایان قاعده‌ای به نام احسان دارند (مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ)؛ یعنی کسی که محسن است ضامن نیست. شما نمی‌توانی بگویی پزشکی که جراحی می‌کند اگر آسیبی به مریض زد ضامن است. گرچه به نظر ما چون پول می‌گیرند قاعده‌ی احسان جرای نیست؛ ولی به هر حال حرفی که زده‌اند و از آیه استفاده کردند. ما می‌گوییم اصلاً شأن نزول آیه و سیاق آیه همراهی نمی‌کند، البته ما اصل قاعده‌ی احسان را قبول داریم؛ اما اینطور نیست که به آیه استناد کنیم.

چیزی که امروزه به آن **فلسفه‌های مضاف** می‌گویند. دانستن آن برای اصل اجتهاد لازم است و هم برای اعلمیت. ما شرایط اجتهاد را نمی‌خوانیم؛ اما جالب است که اینها هم شرط اجتهاد است و هم شرط اعلمیت. اگر کسی این را نداشته باشد مجتهد نیست و هم او فر بودن و اطلاع بیشتر که می‌شود اعلمیت. مثلاً فرض کنید فقیهی که فقاقت را یک عنصر بسیط می‌داند و می‌گوید فقط حکم‌شناسی است با فقیهی که می‌گوید حکم‌شناسی و موضوع‌شناسی. بعد در موضوع‌شناسی که ورود کند می‌توانیم بگوییم آن کسی که قبول ندارد اعلم است؟ بعد یک نظراتی که می‌دهد باید با زحمت جمع کرد. یا فلسفه دین، مثلاً در فلسفه دین، نگاه فقیه به مجموعه دین فقه اکبر. اینجا حرف‌های بدون برهان نمی‌خواهیم بزنیم. نگاه فقیه هم در اجتهاد اثر دارد و هم در اعلم بودن. کسی که کل دین را در حد توان مطالعه دارد با کسی که نه معارف دین را می‌داند نه اخلاق دین را می‌داند، کدام یک اعلم است؟ حالا نه در مسائلی که ربطی ندارد، در مسائل مربوط، مسائل خانواده، مسائل سیاست و... به نظر ما یک بخشی از شرایط اجتهاد دانستن فلسفه‌های مضاف از جمله فلسفه فقه.

یک چیز دیگری که لازم است بدانید فلسفه لغت است. نمی‌گوییم لغت. یک وقتی آقای بود که در لغت مسلط بود و به او المنجد سیار می‌گفتند. اما بهتر از المنجد سیار (المنجد را کسی حفظ نبود می‌تواند در کنار دستش بگذارد و به آن مراجعه کند. البته حفظ باشد خوب است). دانستن فلسفه لغت است. لغت و اهالی چه کار می‌کنند؛ مثلاً معانی را که بیان می‌کنند، معانی حصری است یا غیر حصری؟ فرق بین معنا و دای و فرق معنا با مورد استعمال که اینها در فلسفه لغت است. شما از طریق فلسفه لغت علم به مفردات پیدا می‌کنید. علم مفردات را باید فقیه بداند. چرا برخی از علما می‌گویند انما دال بر حصر است؟ همین که انما دال بر باشد یا نباشد چقدر اثر دارد؟ ما که می‌گوییم انما تنها دال بر حصر نیست.

انس با محاورات ائمه علیهم السلام؛ ائمه علیهم السلام چه هنجارهایی را مراعات می‌کردند؟ این اصول که شما می‌خوانید، این اصول خیلی کار با محاورات ائمه علیهم السلام ندارد و بیشتر وظیفه فہم‌ننده را که مجتهد باشد می‌گوید. اما خود ائمه علیهم السلام چقدر مراعات می‌کردند؟ مراعات هنجارهای زبان در کلمات ائمه علیهم السلام و حتی در کلمات شارع چقدر است؟ اگر کسی اینها را کار کرده باشد تا با کسی که اولین بار می‌شنود فرق ندارد. مثلاً به قول امروزی‌ها در حقوق بشردوستانه و به قول قدیمی‌ترها کتاب الجهاد، کتاب الدفاع، کتاب رفتار با اسرا، رفتار در جنگ و... اگر بگوییم آنچه در این باره صادر شده ممکن است به خاطر اقتضائات زمان بوده است، لذا ممکن است الان برخی از آنها نباید اجرا شود. این را برخی گفته‌اند که بسیاری از این موارد از آرای محموده است. حالا بگوییم بیخود کرده‌اند این را گفته‌اند، این حرف نشد؛ چون بحث علمی است. تا کسی که این امور را ابدی و ازلی می‌داند مثل روایات باب صلاة و صوم می‌داند. به نظر ما کسی که می‌خواهد؛ مثلاً در حقوق بشردوستانه کار کند کسی که روی این مسائل کار کرده تا کسی که کار نکرده یا کمتر کار کرده است، اعلمیتش فرق می‌کند. از امام صادق علیه السلام روایت شده: انتم افقه الناس اذا عرفتم معانی کلامنا. این جمله را با داود بن فرقد فرمودند. شما (اصحاب، محدثین، فقها) افقه الناس هستید اگر معانی کلام ما را بدانید. دانستن معانی کلام اهل بیت یعنی عربی بدانیم؟ اینکه اصلاً گفتن ندارد و منظور نیست و امام علیه السلام اینگونه صحبت نمی‌کند. در ادامه امام علیه السلام می‌فرمایند: ان الکلمة لتنصرف علی وجوه (یک سخن گاهی به چندگونه می‌چرخد) فلو شاء انسان لصرف کلامه کیف شاء و لایکذب (اگر یک انسانی بخواهد می‌تواند

کلامش را به گونه‌ای بچرخاند که دروغ هم نشود). عبارتی را آقای مرعشی نجفی داشتند: به معاریض اصلین (ایشان نفرمود ترجمه قرآن و روایات را بداند، فرمود معاریض. معاریض یعنی معماها یعنی توریه‌ها، لحن کلام ائمه علیهم‌السلام. آشنایی با اینها مهم است که بداند آیا امام علیه‌السلام تقیه کردند یا نه و...).

مذاق شارع را بداند در واقع **کلیت دین** را بداند چیست. اینکه ائمه علیهم‌السلام به فرمودند هرچه از ما رسید دیدید با روح قرآن و با کلیت دین و با عقول سازگار نیست، آن را کنار بگذارید. منظور کنار زدن روایت ضعیف که نیست، زیرا روایات ضعیف را باید خود به خود کنار گذارد، بلکه منظور روایات معتبر است. یکی از بحث‌های که با دوستان داریم سر همین این است؛ می‌گوید امام علیه‌السلام فرمودند: اگر کسی یک دختری را گرفت و بعد این شوهر جانوری درآمد، دیگر این دختر مبتلا (ابتلیت فلتصبر) هفتاد سال چیزی نیست هشتاد سال صبر کند. یکی از آقایان به من اشکال می‌گرفت که شما می‌گویید مقاصد، عدالت! آیا شما این روایت را کنار می‌گذارید؟! گفتم اولاً روایت ضعیف است، چطور شد فرمایش و قول امام علیه‌السلام؟! تازه روایت معتبر را هم نمی‌گوییم قول امام علیه‌السلام، روایات حاکی از قول امام علیه‌السلام می‌باشند. فرق می‌کند آدم در این گوشه‌ها روایت امام علیه‌السلام را ببینید یا در وسائل در سند معتبر ببیند. بعد هم شما به این روایت فتوا می‌دهی؟! دختر خودت در سن ۱۱ سالگی ۱۲ سالگی به خانه شوهر برود و بعد این شوهر در همه چیز خراب است. من به ین دین ایمان ندارم. پس آن ۱۱ روایتی که می‌فرماید اگر از ما چیزی رسید و سند داشت اگر دیدید نمی‌سازد و بگذارید کنار پس چه می‌شود؟ یک وقت می‌گوییم فلان استفاده از مقاصد غلط است این درست. یا برخی از مقاصد بد استفاده کردند. اما بگوییم نصوص مبین مقاصد در اجتهاد نقشی ندارد برای سنی‌هاست برای غزالی و... است! اینها برای خداست برای امام صادق علیه‌السلام است.

ما به فرمایش علما دست نزدیم و اینها را داریم اضافه می‌کنیم که اینها در اعلمیت فی‌الجمله اثر دارد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین